



Geographical Linguistic Elements in Arabic Travelogues (from Third to Eighth Century AH)



Doi:10.22067/jall.2025.90884.1479

Zahra Hadavi Khalilabad 

PhD Candidate in Arabic Language and Literature Kashan University, Kashan, Iran

Hosein Imanian¹ 

Associate Professor in Department of Language and Literature, Kashan University, Kashan, Iran

Rouhollah Sayyadinejad 

Associate Professor in Department of Language and Literature, Kashan University, Kashan, Iran

Received: 5 February 2025 ■ Received in Revised form: 9 May 2025 ■ Accepted: 26 July 2025

Abstract

Geographical writings and travelogues constitute invaluable repositories of knowledge regarding the ancient world, offering contemporary scholars profound insights into the intellectual paradigms, discursive practices, rituals, and belief systems of diverse civilizations. The genre of travel writing and human geography emerged around the third century AH (After Hijra) and reached its zenith during the fourth century AH. Within these texts, authors frequently—though with varying degrees of emphasis—make explicit references to linguistic phenomena. As an emerging subfield, geographical linguistics (geolinguistics) seeks to scrutinize these historical texts to reconstruct a comprehensive mapping of linguistic and dialectal varieties, alongside their spatial distribution across various regions. By extracting geolinguistic components from Arabic travelogues spanning the third to eighth centuries AH and analyzing the compiled linguistic data, this study underscores the cultural, political, and socio-economic significance of these historical records for contemporary researchers. Given the paucity of dedicated, standalone treatises on the linguistic dynamics within post-Islamic conquests, historical travelogues serve as authoritative and primary source materials. They effectively demonstrate the extent of linguistic, religious, and political hegemony exerted by various groups or ruling dynasties, particularly Islamic empires, across disparate territories—thereby necessitating this line of inquiry. The primary objective of this study is to examine the diachronic development of the linguistic elements and interrelationships reflected in travelogues from the third to ninth centuries AH. The analysis reveals that multilingualism, regional dialectal features, the geographical distribution of languages and vernaculars, comparative lexical structures, subjective aesthetic evaluations of certain dialects, and the etymological origins of toponyms and anthroponyms constitute the predominant linguistic themes embedded in these narratives. Ultimately, each of these thematic elements unravels complex social, religious, historical, and geopolitical dynamics inherent to the diverse territories of the Islamic world.

Keywords: Geographical Linguistics, Arabic Travelogues, Linguistic Elements, Duality of Language, Bilingualism.

1. Corresponding author. Email: imanian@kashanu.ac.ir



زبان و ادبیات عربی، دوره هفدهم، شماره ۳ (پیاپی ۴۲) پاییز ۱۴۰۴، صص: ۱۷-۱

مؤلفه‌های زبان‌شناسی جغرافیایی در سفرنامه‌های عربی (قرن سوم تا هشتم هجری)



(پژوهشی)



زهره هادوی خلیل‌آباد ^{id} (دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران)

حسین ایمانیان ^{id} (دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران، نویسنده مسئول)

روح‌الله صیادی‌نژاد ^{id} (دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران)

Doi:10.22067/jall.2025.90884.1479

چکیده

نوشته‌های جغرافیایی و سفرنامه‌ها، سرچشمه بسیاری از نادانسته‌های انسان معاصر از دنیای قدیم است و با نگاه به آن‌ها می‌توان شناختی بهتر و دقیق‌تر از شیوه اندیشه‌ورزی، سخن‌گویی، آیین‌ها و باورهای مردم سرزمین‌های گوناگون یافت. سفرنامه‌نویسی و نگارش کتاب‌های جغرافی با موضوع انسانی، کمابیش از سده سوم هجری آغاز و در سده چهارم به اوج می‌رسد. یکی از موضوع‌هایی که در این نوشته‌ها نمودی گاه پُررنگ و بیش‌تر، کم‌رنگ دارد، اشاره نویسندگان به موضوع‌های زبانی است. زبان‌شناسی جغرافیایی که از شاخه‌های نورسته زبان‌شناسی است می‌کوشد با مطالعه این نوشته‌ها، تصویری از گونه‌های زبانی و گویشی و پراکندگی آن در مناطق گوناگون، پیش روی خواننده بگذارد. این جستار با بیرون‌کشیدن مؤلفه‌های زبان‌شناسی جغرافیایی از سفرنامه‌های عربی سده‌های سوم تا هشتم هجری و تحلیل داده‌های زبانی، به ارزش فرهنگی، سیاسی و حتی اقتصادی این داده‌ها برای پژوهشگر معاصر اشاره می‌کند. از آنجا که درباره پیوندهای زبانی در سرزمین‌های گشوده‌شده پس از اسلام، نوشته‌های جداگانه کم‌تری هست، سفرنامه‌ها سرچشمه‌ای ارزشمند و مطمئن برای نشان‌دادن اندازه نفوذ زبانی، دینی و سیاسی گروه‌ها یا حکومت‌ها به‌ویژه اسلام در سرزمین‌های گوناگون به‌شمار می‌آید و این، بر بایستگی انجام پژوهش تأکید دارد. هدف نگارندگان، بررسی سیر تاریخی مؤلفه‌ها و پیوندهای زبانی بازتاب‌یافته در سفرنامه‌های سده‌های سوم تا نهم است. مطالعه نشان می‌دهد که چندزبانگی، ویژگی‌های گویشی هر منطقه، پراکندگی جغرافیایی لهجه‌ها و زبان‌ها، هم‌سنجی ساختاری واژه‌ها، کم‌ارزش‌دانستن‌های ذوقی برخی لهجه‌ها و بیان علت نام‌گذاری جای‌ها و افراد، مهم‌ترین مایه‌های زبانی است که در سفرنامه‌ها بازتاب‌یافته و هریک، پرده از مسائل اجتماعی، دینی، تاریخی و سیاسی سرزمین‌های گوناگون اسلامی برمی‌دارد.

کلیدواژه: زبان‌شناسی جغرافیایی، سفرنامه‌ها عربی، مؤلفه‌های زبانی، دوگانگی زبان، دوزبانگی.

۱. مقدمه

انسان برای آنکه جاودان بماند، نیازمند زندگی اجتماعی است و زبان یکی از ابزارهای پیوند و انتقال اندیشه‌ها در جامعه به‌شمار می‌آید. در همین راستا دانش زبان‌شناسی، زبان را به‌عنوان یک پدیده اجتماعی و مورد نیاز انسان می‌شناساند. ابن جنی زبان‌شناس قرن چهارم هجری، زبان را با نگاه به پیوند و ارتباطش با جامعه، تعریف کرده و آن را آوایی می‌داند که هر قومی خواسته‌ها و نیازهایش را به کمک آن بیان می‌کند. وی موضوع زبان را با قوم که همان اجتماع است پیوند می‌زند تا بگوید: زبان به‌غایت واقعی اجتماعی است (ابن جنی، ۱۹۵۲، ج ۱: ۳۳ و سوسور، ۱۳۸۲: ۱۴)، زبان‌شناس هم-روزگار ما زبان را نهادی اجتماعی و پرورده جامعه به‌شمار می‌آورد.

زبان‌شناسی همواره با دیگر شاخه‌های دانشی، پیوندی نزدیک و چندسویه داشته است. از جمله رویکردهای کمابیش تازه در این زمینه، پیدایی زبان‌شناسی اجتماعی، وصفی، تطبیقی و تاریخی است. از این میان، زبان‌شناسی جغرافیایی^۱ یا «علم اللغة الجغرافی واللسانیات الجغرافیة» پیشینه‌ای کم‌تر در پژوهش‌های تازه غربی دارد و آن دانشیست که از زبان گویشوران مناطق مختلف، اثرگذاری زبان‌ها بر یکدیگر در اثر همسایگی یا استعمار، گسترش چندین زبان در منطقه‌ای معین، کاربرد یک زبان در چند منطقه جغرافیایی و... سخن می‌گوید.

سفر یا کوچ و جابه‌جایی از سرزمینی به سرزمین دیگر، از دیرباز نزد انسان‌ها به انگیزه‌های گوناگون رخ داده است. از موضوع سفر نزد عرب‌های پیش از اسلام، آگاهی زیادی در دست نیست، «مگر اشاره‌های سرایندگان در مقدمه‌های حکامه‌ها به نام برخی مکان‌هایی که شاعر یا معشوقه و قبیله او بدانجا کوچ کرده‌اند... اندیشه جغرافیایی نزد عرب‌ها بسیار اندک بوده و اگرچه در سروده‌هایشان به برخی نام‌جای‌ها اشاره شده، ولی کم‌تر تجربه واقعی سفر داشته‌اند» (کراتشکوفسکی، ۲۰۰۸: ۴۹-۴۷). حضور شاعران در دربارهای گوناگون به انگیزه ستایش و دریافت کمک و جز این نیز نشان از رغبت انسان عربی به کوچ داشته است؛ این افزون بر انگیزه‌های بازرگانی، سیاسی، انتقام‌جویی، گریز از ستم، یافتن سرچشمه‌های آب و... است که در شعر جاهلی و قرآن بدان اشاره شده و اکنون مجال آن نیست که نشانه‌هایش را بیاوریم.

«اما پس از اسلام، کشورگشایی‌های عرب، آن‌ها را به کوچیدن به سرزمین‌های گوناگون واداشت و از این‌رو، دگرگونی گسترده‌ای در فهم آن‌ها نسبت به جهان ایجاد شد» (همان منبع، ۵۸). با آغاز کشورگشایی‌ها، مسلمانان نیاز داشتند کسانی را به سرزمین‌های فتح‌شده بفرستند و آگاهی‌هایی را به‌ویژه درباره وضعیت راه‌های آن سرزمین‌ها به‌دست بیاورند. این‌ها افزون بر آگاهی‌های جغرافیایی مانند مسافت شهرها، منزل‌گاه‌ها، وضعیت راه‌ها، آب و هوا، گاه موضوع‌هایی چون آداب و رسوم و دین و خوراک و حتی مسائل زبانی را نیز پیش کشیده‌اند. به‌گفته کراچکوفسکی (همان منبع، ۲۳) «تا پیش از سده نهم میلادی (سوم هجری) نوشته‌های جغرافی مستقل پدید نیامده و ما در نوشته‌های زبانی و سفرنامه‌های تخیلی، گاه‌به‌گاه به آگاهی‌های جغرافیایی دست می‌یابیم... ولی در سده دهم و با پیدایی مدرسه کلاسیک نزد جغرافی‌نویسان عربی‌زبان، ادب جغرافیایی به اوج خود رسید و نوشته‌هایی با عنوان مسالک و ممالک که با نقشه‌نگاری اسلامی پیوند داشت، پدید آمد... پس از این، دوره خلّاقانه‌ای در ادب جغرافیایی عربی‌زبان نمی‌بینیم، نوشته‌های این زمینه دانشی نازا و نمونه‌ها بیش‌تر تقلیدگونه شد، هرچند از لحاظ شمارشی، هیچ‌گاه حجم این نوشته‌ها کم نشد».

«قرن سوم هجری را می‌توان آغاز دوره سفرنامه‌نویسی دانست، در این سده مسلمانان شروع به نوشتن تقویم کشورها و توصیف سرزمین‌های اسلامی و مناطق همسایه کردند. برتری جغرافی‌دانان سده چهارم در این بود که بیش‌ترشان خود جهانگرد بودند و آنچه می‌نوشتند با مشاهده، آزمایش و سفر، گردآوری شده بود» (زکی، ۲۰۱۲: ۲۹). از سفرنامه‌نویسان این دوره می‌توان به ابوزید بلخی، ابن فضلان، ابودلف، مسعودی، مقدسی، اصطخری و ابن حوقل اشاره کرد. قرن پنجم، ادامه قرن چهارم و پیدایی کسانی چون «ابوریحان بیرونی» با کتاب *تحقیق ما للهند* است. از سفرنامه‌نویسان این سده می‌توان به «عذری» و «بکری» اشاره کرد. در سده ششم، جهانگردانی بزرگ از مغرب و اندلس ظهور کردند، کسانی چون «ابوحامد غرناطی اندلسی» و «ادریسی». در سده‌های هفتم و هشتم، شمار سفرنامه‌نویسان افزون گشته و می‌توان از کسانی مانند «عبدری»، «ابن بطوطه»، «تجانی» و «نویری» یاد کرد.

در جستار پیش‌رو، پس از آوردن تعریف زبان‌شناسی جغرافیایی، نخست به اندازه‌بازتاب مسائل زبانی در سفرنامه‌های چهار دوره تاریخی (سده سوم/چهارم/پنجم و ششم/هفتم و هشتم) و سپس بر پایه چینه‌شناسی موضوعی، به مهم‌ترین مایه‌های زبانی این نوشته‌ها اشاره می‌شود.

معیار گزینش این کتاب‌ها اشاره‌های کمابیش چشم‌گیر هریک به مسائل زبانی بوده‌است و از این‌رو توان گفت سفرنامه‌هایی که در این جستار از آن‌ها یاد شده، بیش‌ترین اشاره‌ها را به مسائل زبانی در سده‌های سوم تا هشتم دارند؛ مگر اینکه سفرنامه‌ای با مایه زبانی پُرتر، از دید ما پنهان مانده باشد. افزون بر اینکه محدودیت مجله‌های پژوهشی اجازه بررسی و حتی نام بردن از منابع دیگر را نمی‌دهد.

این پژوهش به دو پرسش، پاسخ می‌دهد:

یک؛ مهم‌ترین درون‌مایه‌ها یا مؤلفه‌های زبان‌شناسی جغرافیایی در سفرنامه‌های قرن‌های سوم تا هشتم هجری چیست؟

دو؛ بیش‌ترین نگاه به مسائل زبانی در کدام روزگار تاریخی بوده است؟

۲. فرضیه‌های پژوهش

به دلیل گشت‌وگذار سفرنامه‌نویسان در سرزمین‌ها و شهرهای گوناگون، طبیعی می‌نماید که اشاره به زبان‌های رایج هر منطقه و هم‌سنجی میان واژگان لهجه‌های گوناگون، بیش‌ترین درون‌مایه‌های زبانی سفرنامه‌ها را دربرگیرد. می‌توان پنداشت در روزگار شکوفایی دانش اسلام (سده‌های چهارم و پنجم) که شمار نوشته‌های جغرافیایی و سفرنامه‌ها افزون گشته، مسائل فرهنگی و زبانی نیز بازتاب روشن‌تری یافته باشد.

۳. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های در پیوند با زبان‌شناسی جغرافیایی در نوشته‌های عربی و فارسی، اندک، پراکنده و ناظر به یک یا چند موضوع زبانی است؛ از جمله می‌توان به نمونه‌های زیر چشم‌زد داشت:

مازن عوض الوعر (۲۰۰۶م) در پژوهشی با عنوان «التفكير اللغوي عند الجغرافيين والرحالة العرب في ضوء اللسانيات الجغرافية المعاصرة» بیش‌تر به پیشینه شاخه زبان‌شناسی جغرافیایی در اندیشه و نوشته نویسندگان عربی زبان جهان اسلام

اشاره می‌کند. عبدالعزیز بن حمید الحمید (۲۰۱۱م) در «علم اللغة الجغرافی بین حدائنه المصطلح وأصوله لدى العرب»، مفهوم این شاخه دانشی و پیشینه آن را در جهان اسلام روشن می‌سازد. خالد نعیم شناوی (۲۰۱۱م) در «الأطلس اللغوی والبحث اللسانی عند العرب» به اطلس‌نویسی در زبان عربی در دوره‌های گوناگون پرداخته، سطوح زبان‌شناسی را توضیح می‌دهد.

در پایان‌نامه‌ای با عنوان «ملاحم اللسانیات الجغرافیه فی التراث العربی» (۲۰۱۷م) سه سطح دلالتی، معجمی و صوتی مسائل زبانی در دو سفرنامه «ابن جبیر» و «عبدری» بررسی شده است.

نجفیان و دیگران (۱۳۹۵) در مقاله «بازشناسی زبان‌شناختی و جغرافیایی گونه‌های زبان مازندرانی...» آواها و گویش‌های مازندران را طبق زبان‌شناسی جغرافیایی بررسی و ویژگی زبانی هر منطقه از مازندران را مشخص کرده‌اند. الزبیر بن عون و محمد (۲۰۲۰م) در «الجغرافیا اللغویه، موضوع ومجالات البحث» باز به کاربرد زبان‌شناسی جغرافیایی در امور اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و زبانی اشاره بسنده کرده‌اند.

شارف لطروش (۲۰۲۱م) در «الجغرافیا اللغویه والأطلس اللغوی فی التراث العربی» کلیاتی را در تعریف زبان‌شناسی و اطلس جغرافیایی در غرب و شرق آورده، ولی تنها به چند نمونه از نشانه‌های زبانی در سفرنامه‌ها اشاره کرده است. یوهان فوک در کتاب «العریبه» به سرگذشت زبان عربی فصیح و پیوند آن با زبان نوح‌خاسته عربی و دیگر زبان‌های رایج در گستره جهان اسلام چشم‌زد دارد؛ وی به‌ویژه *أحسن التقاسیم مقدسی* را از لحاظ زبانی بررسی می‌کند و در این پژوهش به گفته‌های او استناد می‌کنیم.

روشن می‌شود که جستارهای پیشین در این زمینه انگشت‌شمار است و همین نمونه‌های اندک نیز بیش‌تر ویژه پیشینه زبان‌شناسی جغرافیایی نزد مسلمان‌ها یا بررسی آن در یک یا دو سفرنامه است؛ بنابراین پژوهشی که نگاهی جامع به این پدیده داشته و بتواند روند شکل‌گیری، فراز و فرود یا دگرگونی آن را در درازای چندین سده بررسی کند، به چشم ما نیامده است و این همان چیزی است که این پژوهش را متمایز می‌کند.

۴. مبنای نظری

۴.۱. زبان‌شناسی جغرافیایی

برخی از پژوهشگران، زبان‌شناسی جغرافیایی را زیرمجموعه زبان‌شناسی اجتماعی، و دانشی می‌دانند که «به دسته‌بندی و پراکندگی جغرافیایی لهجه‌ها و زبان‌ها و تفاوت میان گویش‌های گوناگون یک زبان می‌پردازد؛ همچنان‌که زبان‌ها و لهجه‌های گویشوران را در منطقه‌ای معین از لحاظ نحوی، صرفی، آوایی، واژگانی و دلالتی بررسی می‌کند» (زبیر بن عون و در، ۲۰۲۰: ۱۳۵). به گفته دیگران، «زبان‌شناسی جغرافیایی، افزون بر این، توزیع اقلیمی زبان‌ها و اثرگذاری هریک بر دیگری، شمار گویشوران یک زبان، اهمیت اقتصادی، دانشی و فرهنگی زبان‌ها و شناخت شکل شفاهی و مکتوب آن‌ها را بررسی می‌کند» (حمید، ۲۰۱۱: ۲۹). گاه عواملی چون پیشرفت‌های بشر در زمینه‌های علمی، فرهنگی، اقتصادی و همچنین تحولاتی مانند جنگ، استعمار، مهاجرت و فعالیت‌های سیاسی، بازرگانی و... در زبان اثر می‌گذارد و پدیده‌های زبانی گوناگونی روی می‌دهد؛ برای نمونه ممکن است زبان و لهجه‌ای در منطقه‌ای دارای چند سطح باشد و به چند گونه به کار برود که به آن دوگانگی زبان می‌گویند.

می‌توان پنداشت که زبان‌شناسی جغرافیایی نیز همچون بسیاری دیگر از دانش‌های بشری، از نخستین روزگاران پس از اسلام به‌ویژه در روزگار عباسی، جایگاهی در نوشته‌های نویسندگان اسلامی داشته، ولی نه بدین نام و نه با جزئیاتی که نزد نویسندگان غربی هم‌روزگار ما آمده، مطرح بوده‌است. نخستین نمونه‌های زبان‌شناسی جغرافیایی را می‌توان در نوشته‌های کسانی چون خلیل بن احمد، سیبویه، ابن جنی، جاحظ و فارابی یافت که هم به آواهای زبانی و واژه‌های گوناگون دالّ بر یک مفهوم در مناطق گوناگون اشاره کرده و هم نخستین گام‌ها را در شناساندن این دانش برداشته‌اند. این افزون بر نقش پررنگ جغرافی‌دانان و سفرنامه‌نویسانی است که به‌شکلی منظم‌تر به مسائل زبانی اشاره کرده‌اند. نقشه، یکی از ابزارهای نمایش یافته‌های زبانی در زبان‌شناسی جغرافیایی است و به‌عنوان اطلس‌های زبانی شناخته می‌شوند. این اطلس‌های زبانی مانند اطلس‌های جغرافیایی رسم می‌شوند با این تفاوت که آگاهی‌های زبانی بر روی آن‌ها ثبت می‌شود و خواننده را با ریزترین ویژگی‌های صوتی و واژگانی زبان‌ها و لهجه‌ها آشنا می‌کنند» (عبدالتواب، ۱۹۹۷: ۱۴۷). در حقیقت «نقشه‌ها وسیله شفاف‌سازی رابطه پدیده‌های زبانی با مکانی معین و یکی از قوی‌ترین پدیده‌های ارتباطی میان زبان‌شناسی و جغرافیا به شمار می‌آیند» (حمید، ۲۰۱۱: ۳۰). برای نمونه، این اطلس‌ها اختلاف‌های آوایی مناطق گوناگون را پوشش می‌دهند، مانند اینکه گروهی صداها را بلند و گروهی دیگر آرام، تلفظ می‌کنند؛ گروهی فتحه را صریح و برخی دیگر ملال‌آور تلفظ می‌کنند و... (عبدالتواب، ۱۹۸۵: ۱۴۷). اولین اطلس‌های جغرافیایی توسط «جورج ونکر»^۲ آلمانی در سال ۱۸۷۶م و «گلریون»^۳ فرانسوی در ۱۹۰۶م رسم شد و پس از این، رسم اطلس‌های زبانی در اروپا و آمریکا، بیش‌تر رواج یافت. در زبان عربی، نخستین‌بار خاورشناس آلمانی «گوتهلِف برگستراسر»^۴ در سال ۱۹۱۵م اطلس زبانی سوریه، لبنان و فلسطین را رسم کرد (لطروش، ۲۰۲۱: ۲۱۴).

۲.۴. بازتاب درون‌مایه‌های زبانی در سفرنامه‌های عربی^۵ (سده سوم تا هشتم هجری)

«ابن‌رسته» از جغرافی‌دانان سفرنامه‌نویس قرن سوم است و در *الأعلاق النفیسه*، مشاهده‌های خود را در سفر به مغرب، روسیه، ایران و... نگاشته و کم‌تر، از مسائل زبانی و اجتماعی چون آداب و رسوم و خوراک، یاد کرده‌است. از دیگر جغرافی‌دانان سفرنامه‌نویس این قرن می‌توان به «ابن‌فقیه» و «یعقوبی» در کتاب‌هایی با عنوان *البلدان* اشاره کرد. در این سده کم‌تر در سفرنامه‌ها یا کتاب‌های جغرافیایی از مسائل زبانی یاد می‌شود، ولی می‌توان این نوشته‌ها را درآمدی بر گسترش موضوع‌های اجتماعی و زبانی در سده چهارم و روزگار جغرافی‌دان‌هایی چون «اصطخری» دانست که در *المسالك والممالك*، آگاهی‌های بسیاری در زمینه مسافت شهرها، بازرگانی و... پیش روی خواننده می‌نهد؛ و البته «مقدسی» که در کتاب *پرازش خود/حسن/التقاسیم*، خواننده را با آگاهی‌های پرشمار اجتماعی، فرهنگی و زبانی شهرها و سرزمین‌های گوناگون جهان اسلام آن روزگار، سیراب می‌کند. از دیگر جغرافی‌دانان این سده «ابن فضلان، ابن خردادبه و ابن حوقل» اند. درباره رویکرد زبانی سفرنامه «مقدسی»، یوهان فوک می‌نویسد: «به سبب عادت مقدسی در توجه به اختلاف‌های گویشی، صوتی و زبانی سرزمین‌های اسلامی گوناگون، وی تنها به آوردن فهرستی از عبارت‌های محلی بسنده نکرده، بلکه تأکید کرده‌است که در توصیف هر منطقه، به زبان و شیوه آنجا سخن می‌گوید و نمونه‌هایی از ضرب‌المثل‌های ساکنانش را می‌آورد و چون موضوعات غیرمنطقه‌ای پیش آید، به سبب رشد و پرورش در شام، به زبان این منطقه سخن می‌گوید... به هر روی، این کتاب از جهت زبانی، گنجینه‌ای با ارزش است» (فوک، ۱۳۹۸: ۲۳۴).

سفرنامه‌نویسی در سده‌های پنجم و ششم را می‌توان ادامه این سنت در سده چهارم دانست؛ با این تفاوت که بیش‌تر سفرنامه‌نویسان در مغرب جهان اسلام ظهور کرده‌اند و موضوع‌های تازه‌ای در نوشته‌هایشان نمود نمی‌یابد. از جمله می‌توان از «بکری» (صاحب مسالک و ممالک) یاد کرد که بیش‌تر به نمونه‌های شعری و بحث‌هایی که نویسنده با ادیبان هر منطقه داشته، اشاره کرده‌است. در قرن ششم نیز آثاری چون *نزهة المشتاق* و *اختراق الآفاق* «شریف ادریسی» و *تحفة الألباب* و *نخبه الإعجاب* «ابوحامد اندلسی غرناطی» را می‌بینیم. به هر روی، نویسندگان این دو سده، کم‌تر از مسائل زبانی یاد کرده‌اند و طبقه‌بندی لهجه‌ها و زبان‌ها نیز جایی کم‌رنگ در این سفرنامه‌ها دارد.

در سفرنامه‌های قرن‌های هفتم و هشتم، بیش‌تر به گزارش گفته‌های سفرنامه‌نویسان سده‌های گذشته بسنده و همان مسائل زبانی مطرح شده‌است. از جغرافی‌دانان و سفرنامه‌نویسان قرن هفتم می‌توان به «زکریای قزوینی» نویسنده آثار *البلاد وأخبار العباد*، «یاقوت حموی» صاحب *معجم البلدان* و «عبدری» نویسنده *الرحلة المغربية* اشاره کرد. در قرن هشتم نیز کسانی چون «العمری»، «التجانی» و بزرگترین سفرنامه‌نویس این قرن یعنی «ابن بطوطه» پیدا می‌شوند.

۵. مؤلفه‌های زبانی در سفرنامه‌های عربی

اکنون مهم‌ترین مؤلفه‌های زبان‌شناسی جغرافیایی که در نوشته‌های جغرافیایی و سفرنامه‌های سده‌های سوم تا هشتم یافت می‌شوند، بررسی می‌شود. اشاره‌های کم یا زیاد هر سفرنامه‌نویس به مسائل زبانی، نشان از اندازه شیفتگی و دانش وی در موضوع زبان است. برخی پُرشتاب از این مسائل گذشته‌اند و برخی دیگر عمیق شده و از کوچک‌ترین ویژگی‌های زبانی مردم هر منطقه سخن گفته و حتی ویژگی‌های زبانی چند منطقه را باهم مقایسه کرده‌اند.

۱.۵. دوگانگی زبان و دوزبانگی^۶

با نگاه به کتاب‌های جغرافی و سفرنامه‌های عربی درمی‌یابیم که سخن‌گفتن درباره زبان رسمی و گویش‌های گوناگون آن در یک منطقه جغرافیایی (دوگانگی زبان) و گسترش زبانی بیگانه در یک سرزمین در کنار زبان بومی ساکنان آنجا (دوزبانگی)، از بخش‌های مورد علاقه نویسندگان این کتاب‌ها بوده است (درباره این دو اصطلاح، بنگر به: صیادی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۹۹). با نگاه به گزارش‌های در دست، روشن می‌شود که این موضوع، بیش‌تر، دید سفرنامه‌نویسان سده چهارم هجری را به خود کشانده است.

«مقدسی» (سده چهارم)، از تأثیر زبان عربی بر زبان خوزستان و سخن‌گفتن مردم این شهر به دو زبان فارسی و عربی سخن می‌گوید؛ وی زبان خوزستان را فصیح‌ترین زبان ایرانی می‌داند و از آمیزش فارسی با تازی نزد خوزستانی‌ان یاد می‌کند؛ برای نمونه آن‌ها می‌گویند: «این کتاب وصلا کن؛ این کار قَطعا کن» (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۶۲۴).

به گفته یوهان فوک، «مقدسی» در رویکرد زبانی خود، تنها به زبان عربی بسنده نکرده، بلکه به همه زبان‌های زنده رایج در جهان اسلام اشاره کرده‌است (فوک، ۱۳۹۸: ۲۴۲). سخن او درباره پیوندهای زبانی در ایران آن روزگار بسیار ارزشمند است و آشکارا نشان می‌دهد که وی فارسی را تا اندازه زیاد می‌فهمیده، تا جایی که توانسته درباره گویش‌های آن بر اساس جایگاهش در زبان ادب، داوری و اظهار نظر کند.

«ابن حوقل» (سده چهارم) از گسترش فارسی، عربی، ارمنی و آَرانی در منطقه آذربایجان سخن می‌گوید؛ وی زبان

بیش‌تر مردم آذربایجان و ارمنیه را فارسی می‌دانند؛ بیش‌تر بازرگانان آن‌ها عربی را می‌فهمند؛ طوایفی از اطراف ارمنیه و مردم دبیل [شهری در ارمنیه]^۶ و نشوی [نخجوان] به زبان‌هایی نزدیک ارمنی سخن می‌گویند و زبان مردم بردّعه [شهری در ارمنیه]، آرانی است (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۹۶). نیز در این نمونه «همه مردم قم بی‌استثناء شیعه و اغلب آنان عرب‌اند و زبان‌شان فارسی است» (همان: ۱۱۳)، از چیرگی عرب‌ها در قم سخن می‌گوید، در حالی‌که جملگی به فارسی سخن می‌گویند. ابن حوقل درباره زبان مردم جاوه [مجاور دریای فارس] نیز می‌نویسد: زبان‌شان زبان مردم بجه است و همه اعمی هستند و برخی زبانی مخصوص به خودشان دارند (همان: ۱۵). خوزستانیان به جز فارسی و عربی، زبانی محلی یا بومی^۶ به نام خوزی دارند که نه عبرانی است نه سریانی و نه فارسی (همان: ۲۶).

«اصطخری» (سده چهارم) زبان بخارایی‌ها را دری و با کمی دگرگونی همانند زبان سغدی‌ها می‌داند (اصطخری، ۱۸۷۰: ۳۱۴). وی از زبان مردم بخش‌های گوناگون طبرستان هم یاد کرده‌است: طبرستان زمینی هامون و دشت‌مانند است... زبان‌شان چیزی جز عربی و فارسی است و آن‌گونه که آگاه شدم در بخشی از کوهستان، گروهی زندگی می‌کنند که زبان‌شان با زبان کوهستان و دیلم نیز متفاوت است (همان: ۲۰۵).

«شریف ادریسی» (سده ششم) از زبان‌ها و لهجه‌های شهرهای خزر که یادآور چندزبانگی ست یاد می‌کند: «برطاس‌ها [قومی در شمال دریای خزر] زبانی دارند متفاوت از زبان خزر و روس است» (شریف ادریسی، ۲۰۰۲، ج ۲: ۹۲۰). دوزبانگی و دوگانگی زبان مردم یک شهر یا منطقه، نخستین پدیده‌ای می‌تواند باشد که نگاه و ذهن سفرنامه‌نویس را به خود بکشاند و از این‌رو کمابیش در همه سفرنامه‌ها اشاره‌ای کوتاه یا دراز، به این موضوع دیده می‌شود. آن‌ها یا خود، چند زبان را آموخته بودند و می‌توانستند تفاوت‌های زبانی را دریابند یا اینکه این آگاهی را از دیگران شنیده و گزارش کرده‌اند؛ همان‌گونه که از گزارش اصطخری برداشت می‌شود.

۲.۵. تفاوت‌های گویشی نزد گویشوران یک زبان

تفاوت‌های گویشی میان گویشوران به یک زبان (فارسی، عربی و...) و ناهم‌سازی آن‌ها در تلفظ یک واژه، جغرافی‌نگاران را شگفت‌زده و گاه به بیان دیدگاه‌های ذوقی، رهنمون ساخته است. این موضوع نیز بیش‌تر در سفرنامه‌های سده چهارم هجری و به‌ویژه «مقدسی» نمود دارد. اشاره به چنین موضوعی، نشان از ذوق زبانی سفرنامه‌نویس و شیفتگی وی به این موضوع و دقتش در ضبط واژه‌ها در شهرهای گوناگون است، تا پس از آن بتواند میان همه گویش‌ها مقایسه کند. «مقدسی» اشاره می‌کند که مردم عدن به جای «رَجْلَیَه» گویند «رَجْلَیَنَه» و به جای «یَدِیَه» گویند «یَدِیَنَه» و مانند آن و هر «جیم» را «کاف» تلفظ می‌کنند و به جای «رَجُل»، «رَگُل» گویند (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۳۶). وی به دقت، زبان بخش‌های مختلف خراسان مانند بخارا، سمرقند، چاچ [تاشکند] را مقایسه نموده و به ساخت‌های گوناگون زبانی آن‌ها که همگی یک مفهوم را می‌رسانند، اشاره کرده است: بخارایی‌ها برخی واژه‌ها را بیهوده در سخن خود تکرار می‌کنند و می‌گویند: «یکی ادرمی و رأیتُ یکی مردی» و دیگران گویند: یک درم دادم؛ و بر همین قیاس! ایشان «دانستی» را در سخن خود بی‌فایده و بسیار به کار می‌برند... (همان، ج ۲: ۴۹۱). و درباره زبان مردم سمرقند، چاچ و سغد می‌گوید: مردم سمرقند نیز حرفی دارند که صدایش میان قاف و کاف است و می‌گویند: «بکردگم، بگفتم» و مانندش که در آن سردی می‌باشد. زبان مردم شاش [تاشکند] بهترین زبان‌های هیطل [ماوراءالنهر] است. سغدیان را نیز زبانی جدا است که نزدیک به زبان روستاییان بخارا می‌باشد و چندگونه است که همگی آن‌ها را می‌فهمند (همان).

نویسنده/حسن/التفاسیم (همان، ج ۲: ۵۹۵) از تلفظ گوناگون نام‌واژه‌ها (نام‌های علم) در لهجه‌های گویشوران ری، همدان و قم می‌گوید که باز نشان می‌دهد وی به هم‌سنجی تلفظ واژه‌ها در شهرهای گوناگون، شیفتگی داشته و همه را ضبط می‌کرده است: مردم ری نام‌های خود را تغییر می‌دهند و «علی، حسن، احمد» را «علکا، حسکا، حمکا» گویند؛ مردم همدان: أَحْمَدًا، مُحَمَّدًا، عِشَلًا گویند؛ مردم ساوه ابوالعباسان، حَسَنان، جَعْفَران گویند؛ کُنیت متداول در قم ابوجعفر و در اصفهان ابومسلم و در قزوین ابوحنسین است.

۳.۵. پراکندگی جغرافیایی زبان‌ها و لهجه‌ها

گاه در یک محیط جغرافیایی، انواع لهجه‌ها و زبان‌ها گسترش می‌یابد و می‌تواند به علت قرارگرفتن آن منطقه در مسیر چند شهر یا راه بازرگانی یا چیرگی سیاسی، فرهنگی و مذهبی گروهی دیگر باشد؛ گاه شرایط بهتر جغرافیایی، سیاسی و معیشتی سبب می‌شود، مردم به جای دیگر کوچ کنند... این وضعیت، پدیده‌های زبانی گوناگونی را با خود دارد: سبب گسترش یک زبان، مرگ زبانی دیگر، هم‌آمیزی چند زبان، به وجود آمدن زبانی میانجی و مشترک^۱ میان چندین گروه و جز این می‌شود. سفرنامه‌نویسان عربی زبان به این پدیده، بدون اشاره به دلایل آن، اشاره کرده‌اند و از یافته‌های ما روشن می‌شود که این موضوع، در سفرنامه‌های سده سوم نیز جایی ویژه یافته است.

«یعقوبی» (سده سوم) زبان بیش‌تر مردم شهرهای پیرامون رودخانه اهواز را پارسی می‌داند (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۱۴۱). «ابن خردادبه» (سده سوم) نیز در بخشی از سفرنامه خود از قول سلّام ترجمان، از ساکنان دژهایی که در کوهستان پیرامون سدّ یاجوج و مأجوج بوده سخن می‌گوید: گروهی مسلمان را دیدم که هرگز نام واثق و شهر سامراء را نشنیده بودند ولی قرآن می‌خواندند و مکتبخانه و مسجد داشته و به دو زبان فارسی و عربی سخن می‌گفتند (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۱۶۴ و ۱۶۳).

«مقدسی» ضمن هم‌سنجی لهجه‌های گوناگون شهرهای نزدیک به یکدیگر در خراسان، گویا همه را از یک اصل می‌پندارد: زبان طوس و نسا نزدیک نیشابوری است و زبان سرخس و آبیورد نزدیک به مروی (ولی سخن آبیوردیان صدای سوت دارد)؛ زبان عَرَج‌الشار [غرجستان؛ از شهرهای خراسان]، میان زبان‌های هرات و مرو است؛ زبان جوزجانان میان مروی و بلخی است و زبان بامیان و طخارستان نزدیک به بلخی، ولی کمی گرفتگی دارد؛ زبان خوارزمی فهمیدنی نیست. در نمونه دیگر، وی از پراکندگی یک زبان در منطقه گرگان، طبرستان و حوزه دریای خزر یاد می‌کند: زبان مردم قومس [کمابیش سمنان و دامغان کنونی] و گرگان نزدیک است... زبان مردم مازندران نیز بدان نزدیک ولی اندکی تندتر است. وی لهجه‌های کوفه، بصره و بغداد را در عراق، گوناگون می‌داند (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۹۰ و ۵۴۴؛ ج ۱: ۱۷۸).

«ابن حوقل» مردم فارس را گوینده به سه زبان می‌داند: نخست زبان فارسی که همه مردم آن را می‌فهمند... دوم زبان پهلوی که برای نگارش رویدادهای ایرانیان و نامه‌نگاری‌های زردشتیان است؛ ایرانیان برای فهمیدن آن نیاز به ترجمه دارند. دیگر زبان، عربی است که نام‌نگاری‌های پادشاه و دیوان‌ها و عامه مردم بدان است (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۵۶ و ۵۷). «اصطخری» در سفرنامه خود از گسترش زبان پارسی میان کرمانی‌ها و گسترش زبان‌های بومی (گویا پهلوی) در کنار پارسی میان مردم پیرامون آنجا سخن می‌گوید: زبان اهل کرمان، پارسی است، و کوچ [طایفه‌ای صحرانشین همسایه قوم بلوچ] را زبانی دیگر هست و همچنین بلوچ را (اصطخری، ۱۳۴۷: ۱۴۴).

«شریف ادریسی» دربارهٔ مردم خوارزم می‌نویسد: خوشگذران، جوانمرد، بسیار سفر و مایه‌دارند؛ جامه‌های پنبه‌ای و پشمین از آنجا به دیگر شهرها فرستاده می‌شود؛ زبان‌شان متمایز و ویژهٔ خودشان است (شریف ادریسی، ۲۰۰۲، ج ۲: ۶۹۹). وی (همان منبع، ج ۱: ۴۴۲) از مناطق گوناگون پیرامون صحرا و بیابان گستردهٔ میان فلات ایران نیز سخن گفته و مردم هریک را دارای زبان و قیافه‌ای جداگانه دانسته‌است. «ادریسی» (همان منبع، ج ۱: ۱۵۵) به کاربرد زبان حمیری قدیم و غیر قابل فهم میان ساکنان مهره [در یمن] نیز اشاره می‌کند.

«یاقوت حموی» زبان مردم مسلمان برطاس را زبانی متمایز می‌داند که نه ترکی است نه خزری و نه بلغاری (یاقوت حموی، ۱۹۷۹، ج ۱: ۳۸۴).

همان‌گونه که دیدیم، سفرنامه‌نویسان عربی‌زبان بدون اینکه تحلیلی از علت‌های پراکندگی زبان‌های گوناگون در یک منطقه داشته باشند، وجود زبان‌ها و لهجه‌های گوناگون در هر منطقه را تنها وصف کرده‌اند. پژوهشگری که دنبال یافتن ریشه‌های پراکندگی زبانی در یک منطقه است، باید با بهره‌گیری از منابع تاریخی دیگر، به این مهم دست یابد.

۴.۵. هم‌سنجی ساختاری زبان‌ها و لهجه‌ها

زبان‌شناسی جغرافیایی به تفاوت زبان‌ها و لهجه‌ها از منظر نحو، اعراب‌گذاری، ساختار و وصف شکل شفاهی و مکتوب واژه‌ها و معرفی زبان‌ها و لهجه‌های گوناگون نیز توجه دارد. نمونه‌های زیر که بیش‌تر برگرفته از *أحسن التقاسیم* است، تا اندازه‌ای این موضوع را آیینگی می‌کند:

«مقدسی» هنگام گفتگو با شخصی، قراءت عبدالله بن عامر را توجیه کرده، می‌گوید: قراءت ابن عامر قیاسی است؛ اگر «تاء» یا «تشدید» را در جایی به کار برد، در همانندش نیز همان کند، ولی دیگران در یک سوره یاء و در سورهٔ دیگر تاء می‌خوانند و در یک جا «سَدًا» و در جای دیگر «سَدًا»، یک جا «خَرَجًا» و در جای دیگر «خَرَجًا» و نیز «كُرْهًا» و «كُرْهًا» و بسیار مانند آن کنند (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۲۰۱).

نمونه‌های دیگر که مقدسی (همان منبع، ج ۱: ۱۳۶، ۱۷۹) می‌آورد، بیش از این، تفاوت ساختاری واژه‌ها را نزد مردم سرزمین‌های گوناگون نشان می‌دهد. مردم عَدَن به جای رَجْلِیْه و یدِیْه گویند: رَجْلِیْنه و یدِیْنه؛ نیز هر جیم را گاف [قاف] تلفظ کنند و به جای رَجَب و رَجُل گویند: رَکَب [رَقَب] رَگَل. وی حدیثی را نیز می‌آورد که در آن واژه «رَجَس» به شکل «رِکْس» به کار رفته‌است. وی درست‌ترین لهجهٔ عراق را «کوفی» می‌داند زیرا مردمانش به بادیه نزدیک و از نبطیان به دورند؛ پس از آنجا نیز زیبا ولی [از لحاظ نحوی] نادرست است، به‌ویژه در بغداد؛ هرچه باشد این عربی از زبان عربی سوریه درست‌تر است، زیرا بیشتر ساکنان بین‌النهرین، عرب بدوی هستند (فوک، ۱۳۹۸: ۲۳۶).

به گفتهٔ او نیشابوریان آغاز واژه‌ها را کسره می‌دهند و آن را به یاء، اشباع می‌کنند، مانند: بیگُو و بِیشُو و «سین» بی‌فایده می‌افزایند چنانکه بخردستی، بگفتستی، بخفتستی و مانند آن‌ها... در لهجهٔ ری، پیشوند «راء» بیفزایند و گویند: «راده» و «راکُن»؛ در همدان می‌گویند: «واتم»، «واتوا»؛ در قزوین «قاف» به کار برند و بیش‌تر ایشان به «خوب» گویند: نج [نیک] (مقدسی، ج ۲: ۴۸۹، ۵۹۵).

از نمونه‌های تغییر ساختار واژه‌ها در تلفظ گویشوران یک منطقه یا تلفظی که سفرنامه‌نویسان به گوششان رسیده است، می‌توان به این عبارت «ابن بطوطه» اشاره کرد: «سپس به دمیاط سفر کردم و آن شهری ست بزرگ، با میوه‌های

گونه‌گون و نظم شگفت که از هر زیبایی، بهره‌ای دارد و مردمانش نام شهر را به شکل ذمیاط تلفظ می‌کنند» (ابن بطوطه، ۱۹۸۷، ج ۱: ۵۱).

از این نمونه‌ها دقت زبانی بالای سفرنامه‌نویسان و حساسیت آن‌ها نسبت به هم‌سنجی ساختاری یک واژه یا ترکیب در شهرهای گوناگون روشن می‌شود.

۵.۵. ارزش‌گذاری زبان‌ها و لهجه‌ها

از دیگر مسائل زبانی آشکار در سفرنامه‌های عربی، شیفتگی یا تلاش نویسندگان به هم‌سنجی لهجه‌ها و زبان‌های گوناگون و برتری دادن یکی بر دیگری است. داوری درباره لهجه‌های گوناگون، همانندکردن آن با برخی آواهای طبیعت و نام‌هایی که بر هریک نهاده می‌شود، بیش‌تر، برداشت‌های شخصی سفرنامه‌نویسان و برخاسته از سلیقه، سرشت و عادت‌های زبانی آن‌هاست، نه دیدگاهی علمی و عمومی یا پذیرفته برای هر شخص.

«ابن فقیه» (سده سوم)، سخنی را از محمد بن علی بن عبدالله بن عباس هنگام گسیل داشتن عرب‌ها به سرزمین‌های دیگر می‌آورد و در آنجا مردم خراسان، سپاهیان و صف شده‌اند که صداهایشان وحشتناک و بم است و از دهان‌هایی زشت بیرون می‌آید (ابن فقیه، ۱۳۰۲: ۳۱۵).

به‌یقین بیش‌ترین اشاره را به این موضوع باید در *الحسن التقاسیم مقدسی* جستجو کرد. برای نمونه می‌نویسد: لهجه کوفه به سبب نزدیکی به بیابان و دوری از نبطی‌ها درست‌تر از دیگر جاهاست (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۷۹). به‌گفته یوهان فوک: «اما رقیب دیرینش یعنی بصره، از زمان چیرگی زنگی‌ها بر آنجا به سال ۲۵۷ق، خیلی عقب افتاده» (فوک، ۱۳۹۸: ۲۳۵)، به گونه‌ای که مقدسی گویش آنجا را اصلاً شایسته سخن گفتن ندانسته و تنها به این بسنده کرده که لهجه عربی در بطائح (دره‌های میان بصره و واسط)، زشت و رکیک است.... مقدسی به‌علت هم‌نشینی زیاد میان مردم هر شهر و گاه نادل‌خوشی از رفتار مردم، زبان و اخلاقشان را یک‌جا سنجیده و هر دو را زشت، وحشی دانسته است: مردم بطائح نه زبان درستی دارند، نه خردی (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۷۹). وی از میان مناطق سوریه، لهجه صیدا را وحشی‌ترین لهجه می‌داند... لهجه مغرب را بسته، دیریاب و دارای اختلاف بسیار با عربی دیگر کشورهای اسلامی و گویش بربری را به‌طور کلی، غیر قابل فهم... (فوک، ۱۳۹۸: ۲۳۶)؛ در لهجه سگستانیان گونه‌ای دشمنی دیده می‌شود و سخن آن‌ها با صدای بلند از سینه بیرون می‌آید؛ زبان دو مرو [مرو و مَروروز] بد نیست، جز آنکه در آن نیز یورش و گردن‌فرازی و کشیدگی دنباله واژه‌ها دیده می‌شود... زبان اصفهانیان ناهنجارتر از همه [سرزمین کوهستان] است و کِششی بی‌جا دارد... گفتار مردم خوزستان طنین دارد و پایان سخن را می‌کشند؛ لهجه کرمانیان فهمیدنی و نزدیک به لهجه خراسان است، ولی لهجه روستائیان گاهی پیچیده است. زبان قفس‌ها و بلوچ‌ها مانند سندی نامفهوم است (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۸۹، ۵۹۵، ۶۲۴ و ۶۹۵).

مقدسی زبان هرات را وحشیانه می‌داند (همان، ج ۲: ۴۹۰) و یوهان فوک باور دارد: این داوری درباره زبان هرات و توصیف آن به توخّش، نهایت بی‌انصافی است (فوک، ۱۳۹۸: ۲۴۲). مقدسی در اینجا داستانی درباره یکی از پادشاهان خراسان روایت کرده که مردانی را از پنج منطقه اصلی خراسان گرد آورده و چون در پیشگاه او سخن گفتند، درباره سیستانی گفت: زبان او به درد جنگیدن می‌خورد و زبان خراسانی، برای داوری خوب است و زبان مروزی، زبان وزارت

و زبان بلخی، ویژه نامه‌نگاری است، اما زبان هرات به درد مستراح می‌خورد (همان؛ و مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۹۰). از جمله مسائل زبانی که اتفاقاً در سده چهارم مطرح می‌شود و نشان‌دهنده دشمنی سیاسی میان ایرانیان و عرب‌هاست، درگیری بر سر زبان بهشت و جهنم است که در سفرنامه مقدسی (همان، ج ۲: ۶۲۵) نیز بازتاب یافته و به گفته فوک پیش‌کشیدن این موضوع، دشمنی آشکار مقدسی را با ایرانیان نشان می‌دهد (فوک، ۱۳۹۸: ۲۴۴). «ابن فضلان» زبان خوارزمی‌ها را نامفهوم و چون جیرجیر سار دانسته‌است (ابن فضلان، ۱۳۴۵: ۶۵). «عبدری» (سده هفتم) به فصاحت و برتری عربی برقه [شهری به ناحیه مغرب] نسبت به سایر لهجه‌های عربی در روزگار خود اشاره کرده و نوشته‌است: اعراب منطقه برقه را فصیح‌ترین عرب‌ها می‌یابیم و اعراب حجاز نیز فصیح‌اند، ولی از آنجا که مردم بیگانه خیلی به برقه نیامده و زبان‌شان با زبان دیگران آمیخته نگشته و هم‌چنان بر عربیت خود هستند، زبان‌شان زیاد تباه نگشته‌است (عبدری، ۲۰۰۷: ۱۳۶).

داوری‌های سفرنامه‌نویسان درباره هر لهجه یا زبان، علمی و منطقی نیست و از آنجا که بیشتر، برخاسته از جانبداری‌های سیاسی، دینی و مذهبی آن‌ها یا نتیجه برخورد ناشایست مردم یک منطقه با آن‌ها بوده است، نمی‌تواند برای پژوهشگران، یک‌راست، درست باشد. گویا سفرنامه‌نویسان تنها در این مورد است که از شیوه توصیف زبان‌ها و لهجه‌ها فراتر رفته و به تحلیل روی آورده‌اند، ولی این تحلیل نیز چنانچه دیدیم، علمی و منطقی نیست.

۶.۵. هم‌سنجی واژه‌های هم‌معنا در لهجه‌های گوناگون

سفرنامه‌نویسان هنگام بیان ویژگی‌های مردم هر منطقه، گاه به واژه‌های رایج میان آن‌ها اشاره و کاربرد واژه‌های دال بر یک معنا را در مناطق گوناگون مقایسه کرده‌اند. گویا آن‌ها در هم‌زیستی با مردم سرزمین‌های گوناگون، واژه‌های دال بر هر مفهوم را در حافظه سپرده و چون در جای دیگر، کاربرد واژه‌های دیگر را برایش یافته‌اند، بدان اشاره کرده‌اند. برای نمونه ابن بطوطه چون از پذیرایی و نیز تجمل اصفهانی‌ها در میهمان‌نوازی سخن به میان می‌آورد^۹، می‌نویسد: آن‌ها همدیگر را دعوت می‌کنند و می‌گویند: بیایید نان و ماستی بخوریم، ولی در خانه‌هایشان سفره‌های رنگین برای میهمان تدارک می‌بینند: «وَرَبَّمَا دَعَا أَحَدُهُمْ صَاحِبَهُ فَيَقُولُ لَهُ: اِذْهَبْ مَعِيَ لِتَأْكُلَ نَانَ وَمَاسٍ، وَالنَّانَ بِلِسَانِهِمُ الْخُبْزُ وَالْمَاسُ اللَّبَنُ» (ابن بطوطه، ۱۹۸۷، ج ۱: ۲۱۰). وی در بخشی دیگر به آداب و رسوم مردم لُرزبانی اشاره دارد که پس از فوت فرزند اتابک لُر، با پوشیدن جامه‌ای گونی‌مانند و ریختن کاه و گل بر سر و بازگویی اسمی که البته اینجا به‌عنوان مقام فرد فوت شده‌است به عزاداری می‌پردازند: «وَهُمْ ضَارِبُونَ بِأَيْدِيهِمْ عَلَى صُدُورِهِمْ قَائِلِينَ «خُونْدَكَارِ مَا» [خداوندکار ما] وَمَعْنَاهُ مَوْلَايَ أَنَا» (همان منبع، ج ۱: ۲۰۷).

این موضوع به گستردگی در سفرنامه مقدسی نمود دارد؛ «از جمله واژه‌هایی که روستانشینان را از بیابان‌نشینان و شهرنشینان متمایز می‌کند، «قَرِیَّاتِی» است در لهجه سوریه و «سوادِی» در عراق یا «رُستاقِی» که از «رستاک» پهلوی گرفته شده‌است... از کلمات دال بر گریه، واژه «هَر» در جنوب جزیره‌العرب کاربرد دارد و «قَطَّه» در سوریه، مصر و شمال افریقا... از توصیف مقدسی روشن می‌شود که در اسپانیا خوشه انگور را «کَرْمَه» می‌نامیده و در شرق، به جای آن از واژه «دالیه»؛ واژه «إقْلیم» در اسپانیا، همان معنای روستا یا منطقه روستایی را دارد... مقدسی واژه «فُنْدُق» (به معنی مسافرخانه) را که از «باندکیون» یونانی گرفته شده، از ویژگی‌های زبانی سوریه، مصر و شمال افریقا، یعنی منطقه زیر نفوذ دولت

بیزانس، و مانند واژه «خان» فارسی می‌داند و مانند «تیم» در فرارود (ماوراءالنهر) و مانند واژه عربی «دارُ التُّجَّار...» واژه «حصن» ویژه جزیره العرب، سوریه و فلسطین بوده و واژه «قلعه» در محیطی بزرگ‌تر به‌ویژه در شمال افریقا و اسپانیا رواج داشته؛ در ایران، به آن «کلات» می‌گفته‌اند و در خراسان و فرارود، به قلعه‌هایی که تقریباً در همه شهرها وجود داشته، «قُهندز» (کهندژ) گفته می‌شده است (فوک، ۱۳۹۸: ۲۳۹-۲۴۱). از دید مقدسی این اختلاف‌های زبانی، در حالت‌های دیگر به ناهمسانی و دوگانگی فرهنگی میان بادیه‌نشینان و شهرنشینان برمی‌گشته و آن‌قدر زیاد بوده است که لهجه‌های بدوی آن روزگار، زبانی مستقل به شمار آمده‌اند (همان: ۲۴۰).

۷.۵. اشاره به اصطلاح‌های ویژه حوزه‌های اجتماعی

در این موضوع نیز سفرنامه مقدسی پیش‌تاز دیگر کتاب‌های هم‌نوع است. وی از نام‌ها یا اصطلاح‌های حوزه‌های گوناگون سخن گفته و سفرنامه‌اش منبعی بسیار ارزشمند درباره هریک از این زمینه‌ها از جهت زبانی، تاریخی و مردم‌شناسی به شمار می‌آید. در اینجا تنها به آنچه یوهان فوک از این سفرنامه برداشت کرده، اشاره‌ای کوتاه می‌کنیم. در فهرستی که دخویه برای واژگان کتاب مقدسی فراهم نموده، بسیاری از واژه‌های پرکاربرد هر حوزه در سده چهارم را می‌بینیم. «فهرست» موجود درباره کاربردهای محلی بیش از همه، سودمند و ارزشمند و دربردارنده واژه‌های مترادفیست در توصیف افراد و چیزهایی که یک مسافر بدان‌ها نیاز دارد و به ذهن او می‌رسد؛ انواع کشتی‌ها، توصیف کارکنان آن، واژه‌های ویژه دریانوردی، اصطلاحات جغرافیایی، کلمات مربوط به مالیات گمرک و مأموران آن، مقیاس‌ها و وزن‌ها، مسافرخانه‌ها، کاروان‌سراها، بردگان، خدمتکاران، بازارها و دکان‌ها، بازرگانان و کالاها، جامه‌ها و پارچه‌ها، انواع پای‌پوش، ظرف‌ها، گیاهان، حیوانات اهلی و... در فهرستی دیگر، از ۴۹ گونه خرما ۲۴ گونه ماهی رود دجله که به بازار بصره می‌آوردند، از ماهیگیران و ناشمرده‌گویی آن‌ها، از چرخ‌های آبیاری، قنات‌ها و آبراه‌ها و در پایان از اصطلاحات مدیریت و حکمرانی یاد می‌شود (فوک، ۱۳۹۸: ۲۳۶ و ۲۳۷). واژه‌ها و اصطلاح‌هایی که مقدسی آورده با حوزه‌های گوناگون پیوند دارد و از جمله آن‌هاست: واژه‌های محلی، اصطلاحات دریانوردی، اصطلاحات مالی و پولی، اصطلاحات آبیاری (درباره هریک از این حوزه‌ها بنگر به: همان منبع، ۲۴۰-۲۳۶).

این بخش از سفرنامه‌ها برای پژوهشگران مردم‌شناسی، سرچشمه‌ای پرمایه و ارزشمند به شمار می‌آید.

۸.۵. بیان علت نام‌گذاری جای‌ها

از جمله مسائل در پیوند با حوزه زبان که گاه سرگرم‌کننده و از سر ذوق شخصی و نه علمی و استدلالی است و در سفرنامه‌ها نمود یافته، اشاره به علت نام‌گذاری جای‌ها و افراد است؛ این علت‌ها که معمولاً از مردم هر منطقه شنیده شده، نمی‌تواند یک‌سره دور از راستی باشد، بلکه به دلیل کهنگی زمانی‌اش، تا اندازه‌ای گره‌گشای زبان‌شناسان هم‌روزگار ماست.

«مقدسی» از دیگران نقل می‌کند که نام بخارا در اصل، کوه‌خوران بوده، هاء و واو را برای تخفیف انداخته‌اند، کخارا شده، سپس کاف را به باء بدل کرده‌اند تا ریشه‌اش از مردم پنهان بماند... (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۸۶). «ابن حوقل» نام‌گذاری شیراز را به دلیل همانندی‌اش به اندرون شیر دانسته (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۴۹) و «عذری» نام سرقسطه را

برگرفته از نام سازنده رومی‌اش آگوستوس دانسته است (عذری، ۲۰۱۳: ۲۱). یا ابن بطوطه درباره علت نام‌گذاری «خدابنده» می‌نویسد: پادشاه بزرگ ابوسعید بهادرخان پسر پادشاه بزرگ محمدخدابنده است. خان در اصطلاح مغولان به معنی پادشاه است. خدابنده از پادشاهان مغول بود که اسلام پذیرفت و در ضبط اسم او اختلاف هست، برخی گفته‌اند نام او خدابنده بوده که معنی «عبدالله» را دارد زیرا خدا در فارسی اسم باری تعالی و بنده به معنی غلام یا عبد است. برخی دیگر گفته‌اند اسم او خربنده بوده و خر در فارسی همان حمار است (ابن بطوطه، ۱۳۷۶، ج ۱: ۲۲۷).

طبیعی است که این موضوع زبانی در معجم البلدان یا قوت حموی که درباره شهرها و سرزمین‌های گوناگون سخن می‌گوید، بسیار زیاد باشد. در اینجا تنها به سخن او درباره نام‌گذاری «شام» اشاره می‌کنیم؛ می‌نویسد: شام یا شام، به دلیل زیادی روستاهایش و نزدیکی هریک به دیگری، بدان نامیده و گفته شده است: شام به سام بن نوح منسوب است و نخستین کسی که به آنجا آمد، سین را شین خواند... (حموی، ۱۹۷۹، ج ۳: ۳۵۳).

۶. ارزش مسائل زبانی در سفرنامه‌ها و کتاب‌های جغرافیایی

از آنجا که سفرنامه‌نویسان در جهان اسلام، افزون بر مسائل صرف جغرافیایی یعنی طول و عرض جغرافیایی و فاصله شهرها و منازل با یکدیگر، گاه به مسائل اجتماعی و زبانی نیز اشاره کرده‌اند، سفرنامه‌ها می‌تواند سرچشمه‌ای مهم برای آگاهی یافتن از پیوندهای زبانی در سرزمین‌های اسلامی و غیر اسلامی در سده‌های گذشته باشد و از همین آگاهی‌های زبانی می‌توانیم شناختی بهتر از وضعیت اجتماعی ساکنان هر منطقه نیز به دست می‌آوریم؛ در اینجا به بخشی از ارزش‌های زبانی سفرنامه‌ها اشاره می‌شود.

وقتی مقدسی از گسترش فارسی‌گویی در بخشی از شبه جزیره عربستان سخن می‌گوید (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۳۶)، از نفوذ و گسترش بازرگانی و داد و ستد ایرانیان در آن منطقه نیز آگاهی‌هایی به دست می‌آوریم. یا ابن خردادبه به بازرگان‌های یهودی راذانی [تاجران برده] اشاره می‌کند که به چند زبان عربی، فارسی، رومی، فرنگی، اندلسی و صقلایی سخن می‌گویند و از دریا و خشکی به خاور و باختر و برعکس می‌روند (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۱۵۳). همو از قول سلّام ترجمان می‌آورد، وی به همراه سواران و فرستاده‌هایی از سوی واثق بالله به سدّ یاجوج و مأجوج [در کوه‌های قفقاز] می‌روند و در دژهایی که در کوهستان و نزدیک سدّ بوده، گروهی مسلمان را می‌بینند که هرگز نام واثق و شهر سامراء را نشنیده بودند ولی قرآن می‌خواندند و مکتبخانه و مسجد داشته و به دو زبان فارسی و عربی سخن می‌گفته‌اند. این گزارش از جهت اینکه به گسترش زبان عربی و دین اسلام در آغاز سده سوم هجری تا کوهستان‌های قفقاز و قلعه‌های آن اشاره دارد، ارزشمند است (همان: ۱۶۳ و ۱۶۴).

«سیرافی» (سده سوم) در سفر خود به چین و هند، هیچ‌یک از مردم دو سرزمین را مسلمان و سخن‌گوینده به عربی نمی‌بیند (سیرافی، ۱۹۹۹: ۵۱) و این نشان می‌دهد، اسلام تا آن روزگار بدانجا نفوذ نکرده است. از سفرنامه ابن فضلان در آغاز سده چهارم هجری به آسیای میانه و ترکستان، روشن می‌شود که با وجود گسترش اسلام به آن سرزمین‌ها اما همچنان زبان عربی برای مردمانش بیگانه بوده و از این رو ابن فضلان با چند تن دیگر که زبان‌های روسی، ترکی و صقلایی می‌دانستند، بدانجا سفر کرده است (ابن فضلان، ۲۰۰۳: ۶۱-۶۳).

و چون «ابن فضل‌الله عمری» (سده ۸) از قیمت‌های شهر دهلی هند و نام‌های آن یاد می‌کند (العمری، ۱۴۲۳، ج ۳: ۸۰)، با انبوهی از واژگان پارسی برخورد می‌کنیم، از جمله است: «درهم یکانی، هشتکانی، ششتکانی، شاتربکانی،

شاذودکانی و دوازدیدکانی؛ یا واژه‌های فارسی و ترکی در دیگر بخش‌ها، مانند: برگستوانات، دیباج، خزانه‌دار، باشماقدار، بهالوین (ج بهلوان)، سبهسلاریه». ضمن اینکه اشاره می‌کند مردم دهلی به فارسی و هندی سخن می‌گویند، به این دو زبان و برخی به عربی، شعر می‌گویند (همان، ج ۳: ۸۴). این‌ها نشان از سلطه سیاسی، زبانی و فرهنگی ایران در هند آن روزگار و سده‌های پیش از این دارد. مقدسی با یافتن همانندی‌هایی در آداب و رسوم و گویش سرخسیان و مرویان است که سرخس را تابع مرو به شمار آورده نه خزانه نیشابور (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۵۷). از آنچه گذشت، روشن می‌شود که مسائل زبانی سفرنامه‌ها، منبعی ارزشمند برای پژوهشگران حوزه‌های زبان‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی به شمار می‌آید.

۷. نتیجه پژوهش

مسائل زبانی در سفرنامه‌های سده سوم هجری کمتر بازتاب یافته، ولی در سده چهارم آگاهی‌های زبانی پُر شمار و ارزشمندی در این کتاب‌ها یافت می‌شود. سفرنامه‌نویسان سده‌های پنجم و ششم که بیش‌تر از باختر جهان اسلام برخاسته‌اند، کمابیش همان مسائل زبانی سده چهارم را بازنموده‌اند و در دو سده پس از این، نکته‌های تازه‌تری دیده نمی‌شود و حتی سفرنامه‌نویسان بخشی از یادداشت‌های خود را نه از دیده‌ها و شنیده‌ها بلکه از منابع پیشین برداشت کرده‌اند.

مهم‌ترین مؤلفه‌های زبانی که از این کتاب‌ها برداشت می‌شود به شرح زیر است: چندزبانگی و دوگانگی زبان میان مردم یک منطقه؛ ویژگی‌ها و پراکندگی جغرافیایی گویش‌ها و ساختارهای ناهم‌سان در لهجه‌های گوناگون؛ هم‌سنجی‌ها و داوری‌های ذوقی، غیر علمی و بیش‌تر ناپسند میان لهجه‌ها؛ واژه‌های ناهم‌سان با معانی یکسان در مناطق گوناگون؛ اصطلاح‌های رایج حوزه‌های گوناگون؛ علت نام‌گذاری جای‌ها و افراد و...

مسائل زبانی سفرنامه‌ها آگاهی‌های ارزشمندی درباره پیوندهای زبانی در سرزمین‌های گوناگون اسلامی، مهاجرت‌ها، آمیزش زبانی، نفوذ سیاسی و دینی حکومت‌ها و وضعیت اجتماعی ساکنان در هر منطقه به دست می‌دهد.

پی‌نوشت:

1. Linguistic geography.
2. Georg wenker.
3. Gilierion.
4. Gotthelf bergstrasser.

۵. در اینجا توضیحی کوتاه درباره سفرنامه‌هایی که بیش‌ترین داده‌های زبانی از آن‌ها برداشت شده‌است، می‌آید:

المسالک والممالک، نوشته عبیدالله بن عبدالله بن خردادبه (سده ۳)، جغرافی‌دان و موسیقی‌دان ایرانی است؛ گویا نوشته او نخستین اثر با این نام بوده و منبع نوشته‌های دیگران شده‌است. وی از جغرافیای بطلمیوس و سنت جغرافی‌نگاری ایرانی بهره‌مند گشته است (الموافی، ۱۹۹۵: ۹۷-۹۵). **الرحله**، نوشته حسن بن زید السیرافی (سده ۳)؛ نویسنده سفر خود را به چین و هند شرح داده و از اندیشه‌ها و باورها و آیین‌های این سرزمین‌ها سخن گفته‌است. **کتاب البلدان**، نوشته احمد بن محمد الهمدانی معروف به ابن الفقیه (سده ۳)؛ اصل آن در دست نیست و گزیده‌اش برجای مانده است؛ برخی شیوه جغرافی‌نویسی او را نقد کرده‌اند؛ یاقوت حموی، بسیاری از گفته‌های او را نقل کرده‌است (الموافی، ۱۹۹۵: ۱۰۵-۱۰۴). **رحله ابن فضلان إلى بلاد الترك والروس**

والصقالبة، نوشته احمد بن فضلان (سده ۳ و ۴)؛ سفرنامه وی ویژه مردم سرزمین‌های آسیای مرکزی و شمال خزر است و از این جهت، ارزشمند به‌شمار می‌آید؛ این سفرنامه، منبع برخی از نوشته‌های جغرافیایی پسین‌تر شده است (الموافی، ۱۹۹۵: ۲۴۲). **أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم**، نوشته ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی (سده ۴)، از بهترین نوشته‌های جغرافیایی عربی است که به خاطر نگاه نویسنده‌اش به جنبه‌های گوناگون زندگی انسان در شهرهای اسلامی، از جمله مذهب، اندیشه، زبان، خوراک و پوشاک و باور، بر دیگر کتاب‌های هم‌نوع خودش برتری دارد. این کتاب، دربردارنده پیشگفتاری درازدامن و دو بخش اصلی درباره سرزمین‌های عربی و عجمی است. **صورة الأرض (المسالك والممالك)** نوشته محمد بن علی بن حوقل (سده ۴)؛ نویسنده به سرزمین‌های گوناگونی چون آفریقا، اسپانیا، آذربایجان، ارمنستان، عربستان، عراق، خوزستان، خوارزم، ماوراءالنهر رفته و آنچه را دیده، شنیده و گاه در نوشته‌های دیگران خوانده، نوشته است (درباره او بنگر به: الموافی، ۱۹۹۵: ۱۷۱-۱۵۸). **المسالك والممالك**، نوشته ابراهیم بن محمد اصطخری (سده ۴) که از روی **صُور الأقالیم** ابوزید بلخی تألیف شده (الاصطخری، ۱۳۴۷: ۱۱)؛ این کتاب درباره بیست اقلیم از سرزمین‌های اسلامی است. **نزهة المشتاق واختراق الآفاق**، نوشته محمد بن محمد بن عبدالله ادریس الحمودی (سده ۶)، جغرافیدان اهل سیسیل است و از هفت اقلیم سرزمین‌های اسلامی سخن گفته است. **معجم البلدان** نوشته یاقوت بن عبدالله الحموی (سده ۷)، فرهنگنامه‌ای جغرافیایی و نویسنده بخشی از یادداشت‌هایش را از منابع پیش از خود برداشت کرده‌است. **الرحلة المغربية**، نوشته محمد بن محمد العبدری (سده ۷) است؛ او سفر خود را به قصد حج خانه خدا از مغرب اقصی به شرق جهان اسلام آغاز کرد و هرآنچه را دید و شنید، نگاشت (العبدری، ۲۰۰۷: ۸-۷). **مسالك الأبصار فی ممالك الأمصار**، نوشته احمد بن یحیی بن فضل الله العمری (سده ۸)، از مهم‌ترین دائرةالمعارف‌های جغرافیایی و تاریخی در روزگار مملوکی و دربردارنده دو بخش اصلی جغرافیای تاریخی و انسانی است (العمری، ج ۱: ۶۹). **تحفة النظائر فی غرائب الأمصار**، نوشته محمد بن عبدالله معروف به ابن بطوطه (سده ۸) است؛ نویسنده از مغرب جهان اسلام برخاست به شرقی‌ترین سرزمین‌های اسلامی کوچ کرد و سفرنامه‌اش دربردارنده آگاهی‌های زیادی از فرهنگ و زبان شهرهای گوناگون است و از این‌رو در شمار ارزشمندترین سفرنامه‌های سده‌های میانی هجری به‌شمار می‌آید.

6. Diglossia and Bilingualism.

۷. از آنجا که نام برخی شهرها و گروه‌ها برای خواننده معاصر ناشناس‌اند، توضیح یا نامی دیگر برای هریک و درون قلاب آورده‌ایم.

8. Indigenous language&Mediating language.

۹. درباره آداب و رسوم مردم ایران در سفرنامه ابن بطوطه، چندین پژوهش در دست است، از جمله: قبول و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۲-۴۰.

کتابنامه:

۱. ابن بطوطه، محمد بن عبدالله. (۱۹۸۷م). **تحفه النظائر فی غرائب الأمصار وعجائب الأسفار**. بیروت: دار إحياء العلوم.
۲. ابن بطوطه، محمد بن عبدالله. (۱۳۷۶). **سفرنامه**. ترجمه محمدعلی موحد. چاپ ششم. تهران: سپهرنقش.
۳. ابن جنی، عثمان. (۱۹۵۲م). **الخصائص**. تحقیق محمدعلی النجار. القاهرة: دار الکتب المصریه.
۴. ابن جنی، عثمان (۱۳۶۶). **سفرنامه**. ترجمه جعفر شعار. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
۵. ابن خردادبه، عیدالله بن عبدالله. (۱۸۸۹م). **المسالك والممالك**. بیروت: دار صادر.
۷. ابن فضلان، احمد. (۲۰۰۳م). **رحله ابن فضلان إلى بلاد الترك والروس والصقالبة**. أبوظبی: دار السویدی.

۸. ابن فضلان، احمد (۱۳۴۵). *سفرنامه*. ترجمه ابوالفضل طباطبایی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۹. ابن الفقیه، احمد بن محمد. (۱۳۰۲ق). *مختصر کتاب البلدان*. لیدن: مطبع بریل.
۱۰. الإصطخری، ابراهیم بن محمد. (۱۸۷۰م). *المسالك والممالك*. لیدن: مطبعة بریل.
۱۱. الإصطخری، ابراهیم بن محمد. (۱۳۴۷خ). *مسالك و ممالك*. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۲. الحموی، یاقوت. (۱۹۷۹م). *معجم البلدان*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۳. الحمید، عبدالعزیز بن حمید. (۲۰۱۱م). «علم اللغة الجغرافی بین حداته المصطلح وأصوله لدى العرب». *الدراسات اللغویه والادبیة*. العدد ۲. صص ۵۸-۲۵.
۱۴. الزبیر بن عون و محمد در. (۲۰۲۰م). «الجغرافیا اللغویه موضوع ومجالات البحث». *العلوم الاجتماعية*. المجلد ۱۴. العدد ۲. صص ۱۵۱-۱۳۴.
۱۵. زکی، محمد حسن. (۲۰۱۲م). *الرحالة المسلمون فی العصور الوسطی*. القاهرة: مؤسسه هندای.
۱۶. سوسور، فردینان. (۱۳۸۲). *دوره زبان شناسی عمومی*. ترجمه کوروش صفوی. تهران: هرمس.
۱۷. السیرافی، حسن بن یزید. (۱۹۹۹م). *رحله السیرافی*. أبوظبی: المجمع الثقافی.
۱۸. الشریف الإدیریسی، محمد. (۲۰۰۲م). *نزهة المشتاق واختراق الآفاق*. القاهرة: مكتبة الثقافة الدينية.
۱۹. صیادی نژاد، روح الله. (۱۳۹۰). «دوگانگی زبان در احادیث نبوی». *زبان و ادبیات عربی*. شماره پنجم. صص ۹۳-۱۱۴.
۲۰. العبدری، محمد. (۲۰۰۷م). *الرحله المغریة*. تقديم سعد بوفلافة. الجزائر: منشورات بونه.
۲۱. العذری، أحمد. (۲۰۱۳م). *نصوص عن الأندلس*. تحقیق عبدالعزیز الأهوانی. مدريد: معهد الدراسات الإسلامية.
۲۲. العمری، ابن فضل الله. (۲۰۱۰م). *مسالك الأبصار فی ممالك الأمصار*. تحقیق کامل سلمان الجبوری. بیروت: دار الكتب العلمية.
۲۳. فوک، یوهان. (۱۳۹۸). *تازی در تکاپوی تطور*. ترجمه حسین ایمانیان. تهران: جهاد دانشگاهی.
۲۴. قبول، احسان و همکاران. (۱۴۰۰خ). «تصویرشناسی ایرانیان در شهرهای شرقی و غربی ایران در سفرنامه ابن بطوطه». *زبان و ادبیات عربی*. ۲ (۲۵). صص ۴۴-۲۲.
۲۵. کراتشکوفسکی، ا. ی. (۲۰۰۸م). *تاریخ الأدب الجغرافی العربی*. ترجمه صلاح الدین عثمان هاشم. ط ۱. تونس: دار الغرب الإسلامي.
۲۶. العمری، أحمد بن یحیی. (۱۴۲۳ق). *مسالك الأبصار فی ممالك الأمصار*. أبوظبی: المجمع الثقافی.
۲۷. عبدالنواب، رمضان. (۱۹۹۷م). *مدخل إلى علم اللغة ومناهج البحث اللغوی*. الطبعة الثالثة. القاهرة: مكتبة الخانجي.
۲۸. لطروش، الشارف. (۲۰۲۱م). «الجغرافیا اللغویه والأطلس اللغوی فی التراث العربی». *حوليات التراث*. العدد ۲۱. صص ۲۱۱-۲۳۱.
۲۹. مقدسی، محمد بن احمد. (۱۳۶۱). *أحسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*. ترجمه علینقی منزوی. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۳۰. الموفی، ناصر عبدالرزاق. (۱۹۹۵م). *الرحله فی الأدب العربی*. القاهرة: دار النشر للجامعات المصریة.
۳۱. نجفیان، آرزو و دیگران. (۱۳۹۵). «بازشناسی زبان شناختی و جغرافیایی گونه های زبان مازندرانی در حد فاصل خلیج

- گرگان تا مرکز مازندران...». جستارهای زبانی. شماره ششم. صص ۴۴۵-۴۶۹.
۳۲. الوعر، مازن. (۲۰۰۶م). «التفكير اللغوي عند الجغرافيين والرحاله العرب في ضوء اللسانيات الجغرافيه المعاصره». التراث العربي. العدد ۲۶. صص ۲۰۱-۱۶۷.
۳۳. اليعقوبي. (۱۳۵۶). البلدان. ترجمه محمد ابراهيم آيتي. تهران: بنگاه ترجمه و نشر كتاب.

References

- Al-Hamawi, Y. (1979). *Mu'jam al-Buldān*. Beirut: Dār Ihya' al-Torath al-Arabi. [in Arabic].
- Al-Hamid, A. (2011). Geographical Linguistic Study between Modern Terminology and its Origin among Arab People. *Journal of Linguistic and Literary Studies*, 2(2). 25- 58. [in Arabic].
- Al-Istakhri, E. (1870). *Masālik al-Mamālik*. Liden: Matba' Beril. [in Arabic]
- Al-Istakhri, E. (1961). *Masālik al-Mamālik*, Afshār, I. Tehran: Translation and Publication Agency. [in Persian].
- Al-Maqdasi. M. (1982). *Ahsan al-Taqaṣim*. (A, Monzavi, Trans). Tehran: Irania Authors and Translators Company.[in Persian].
- Al- Sharif Al-Idrisi. M. (2002). *Nozhat Al-Moshtaq*. Cairo: Maktaba Al-Thaqafa Al-diniyah.[in Arabic].
- AL- Sirafi. H. (1999). *Al- Rahlah*. Abu Dhabi: Al-majma Al-Thaqafi. [in Arabic].
- Al- Umari, I. (2002). *Masalik Al-Absar*. Abu Dhabi: Al-majma Al-Thaqafi. [in Arabic].
- Al- Waer. M. Linguistic Thought among Arab Geographers and Travel Writers in the Light of Geographical Linguistics. *Journal of Al-Torath Al-Arabi*. 26. 167-201. [in Arabic].
- de Saussure, F. (2003). *Course in General Linguistics*. Safavi, K. Tehran: Hermes.[in Persian].
- Fück, Y. (2019). *Al-Arabiyyah*. (H, Imanian, Trans). Tehran: Jahade Daneshgahi (ACECR).[in Persian].
- Ghabool, E and A, Radmard and Z, Shariatpanah. "The Imagology of Iranian in Eeastern and Western Cities of Iran in Ibn Batuta,s Travelogue". *Jornal of Arabic Language/ Literature*. 25. 22-44. [in Persian.]
- Ibn Battuta, M. (1978). *Travelogue*. Beirut, Dār al-Ihya' al-Olūm.[in Arabic]
- Ibn Battuta, M. (1995). *Travelogue*. Movahed, M. Tehran: Sepehrnaqsh.[in Persian].
- Ibn Fadlan, A. (1966). *Travelogue*. Tabātabāī, A. Tehran: Iranian Cultural Institute.[in Arabic].
- Ibn Fadlan, A. (2003). *Rehlat ibn Fadlan Elā Belād al-Turk va al-Rus va al-Thaqalbah*. Abu Dhabi: Dār al-Soveidi. [in Arabic].
- Ibn Hawqal, A. (1987). *Travelogue*. Sho'ār, J. Tehran: Amir Kabir.[in Persian]
- Ibn Jenni, U. (1952). *Al-Khasā'es*. (M, Najār, Edit). Cairo: Dār al-Kotob al-Mesriyah. [in Arabic].
- Ibn Khordadbeh, O. (1889). *Al Masālik w'al-Mamālik*. Beirut: Dār Sāder.[in Arabic].
- Krachkovski. I. (2008). *Istoria Arabskoi Geograficheskoi Literatury*. Hashim. S. Tunis: Dar Al-Gharb Al-Islami.[in Arabic].
- Najafian, A., Mosavi, T., Roshan, B., Molai Pashai, S. (2016). "Linguistic and Geographical Recognition of Different Types of Mazandarani Language from the Gulf of Gorgan to the Center of Mazandaran". *Jornal Language related research*. 7(5). 445-469.[in Persian].
- Sayyadinejad, R.(1390). "Diglossia in the Prophet,s words". *Jornal of Arabic Language/ Literature*. 5. 93-114. [in Persian].
- Yaqoobi. A. (1977). *Kitab al-Buldan*. Ayati. M. Tehran: Translation and Publication Agency. [in Persian].